



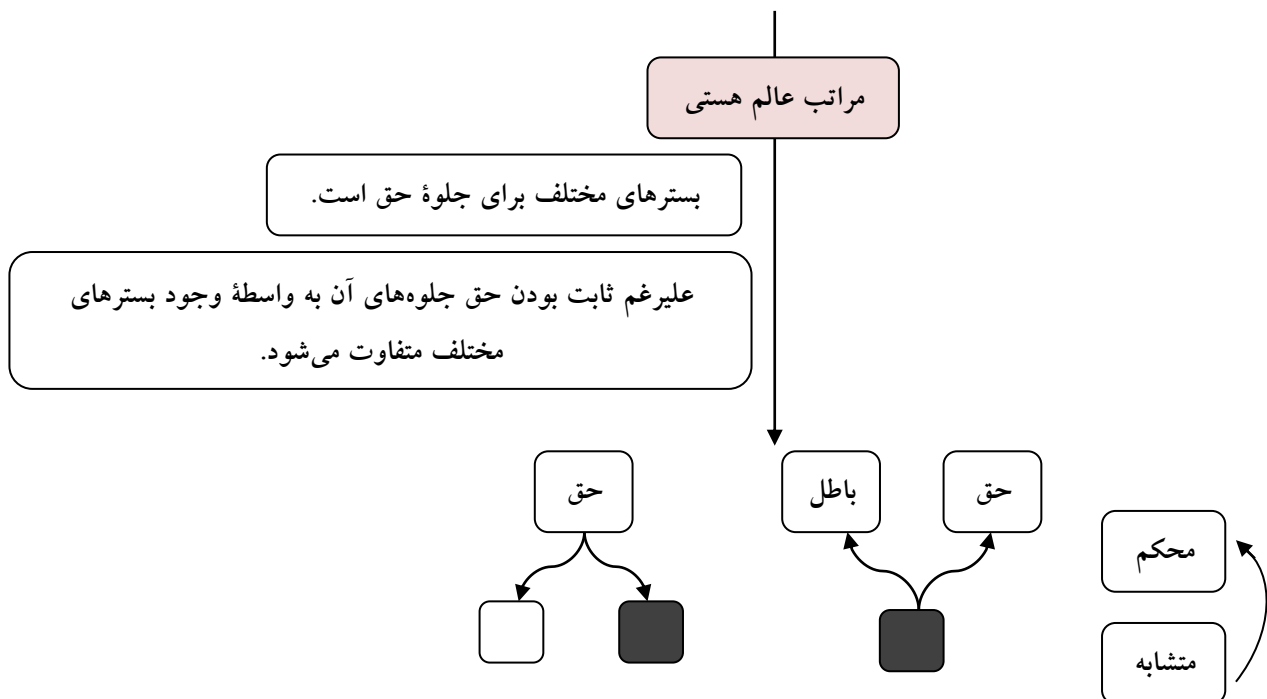
سوره مبارکه بقره

جلسه سوم: ۹۳/۱۱/۲۸

- جلسه گذشته درباره ۷ آیه اول و موضوع محکم و متشابه توضیح داده شد.
- گفته شد ریزش و مراتب عالم هستی، نیازمند بسترهای مختلف برای «جلوه حق» است یعنی علیرغم ثابت بودن حق، جلوه‌های آن به واسطه وجود بسترهای مختلف متفاوت می‌شود. گاه می‌شود حق و باطل رفتار یکسان انجام می‌دهند یعنی یک کار مشابه در جایی باطل است و در جایی حق. مثلاً قیام امام حسین (ع) در زمان امام حسین، حق است و در زمان امام حسن (ع) باطل است.
- اینکه حق ثابت است ولی جلوه‌های حق به خاطر بسترهای مختلف متفاوت می‌شود به طور طبیعی دو اثر ایجاد می‌کند:
 - ✓ گاه می‌شود یک رفتار واحد، مبنای حق یا باطل داشته باشد یعنی یک رفتار واحد در جایی حق و در جایی باطل است.
 - ✓ مبنای واحد، رفتارهای متفاوت داشته باشد. یعنی مبنای هر دو حق است اما با دو رفتار کاملاً متفاوت. لذا سخن سر این است که اصالت با «مبنا» است.

- چون بسترها متفاوتند، رفتارها دارای چنین شبهاتی می‌شوند لذا اگر به رفتارها نگاه کنیم رفتارها متشابه هستند. در اینجا دو حالت به وجود می‌آید:

- ۱- آدم‌هایی که محکم را به متشابه ارجاع می‌دهند. در نتیجه منطقتشان «ایمانی» و «راسخون فی العلم» و «اولوالالباب» است.
 - ۲- آدم‌هایی که محکم را به متشابه ارجاع نمی‌دهند. در نتیجه منطقتشان «فی قلوبهم زیغ» است.
- در حالت دوم فرد به جای اینکه به مبنا توجه کند به رفتار توجه می‌کند و اگر به او بگوییم: «چرا فلان کار را کردی» در جواب می‌گوید: «فلانی هم این کار را کرد». مثال: در حال حاضر برای تشخیص اینکه در برابر سیاست خارجی در برابر ابرقدرت‌ها چگونه رفتاری باید انجام دهیم، یکی می‌گوید: «چون امام حسن (ع) صلح کردند پس ما هم باید صلح کنیم» و دیگری می‌گوید: «چون امام حسین (ع) قیام کردند پس ما هم باید قیام کنیم». چون رفتارها متشابه هستند انسان دچار مشکل می‌شود. در اینجا اشتباه این است که امر مشتبه است، به مشتبه هم ارجاع داده شده است. یعنی با یک جلوه و رفتار خاص نمی‌توان چگونگی رفتار را تشخیص داد.



- مهم‌ترین چیزی که مبنای حق را تبیین می‌کند کلام وحی یعنی «قرآن» است و بعد از آن هم سیره و روایات البته مبتنی بر قرآن می‌توانند مبنای حق را تبیین کنند.

- نکته مهم: نظام معرفت‌شناسی با نظام عمل اساساً متفاوت است. در نظام معرفت‌شناسی حق، «تقلید» مجاز نیست و باطل است. توحید، معاد و نبوت و اثبات و حیانی بودن قرآن و رسول و امثالهم را نمی‌توان تقلید کرد. اما در نظام رفتار و عمل، نیازمند «تقلید» هستیم. لذا در انتخاب مرجع حق تقلید نداریم اما بعد از انتخاب مرجع، او هر چه گفت، برای عمل کردن حق «اجتهاد» نداریم.

- انسان دارای دو نظام «رفتار و عمل» است:

✓ اجتهاد در نظام «معرفت» آری و در «عمل» خیر

✓ اجتهاد در نظام «عمل» خیر و در «عمل» آری



اجتهاد ← خیر

تقلید ← بله

اجتهاد ← بله

تقلید ← خیر

- هیچ‌کس در انتخاب مرجع تقلید، حق تقلید ندارد و بعد از انتخاب در مسائل باید تقلید کند.

- حتی مرجع تقلید هم در حوزه عمل، مقلد است زیرا باید ببیند که رسول چه می‌گوید و انجام دهد. یعنی مرجع هم مقلد است. او مقلد رسول الله است و ما مقلد اویم. رسول هم مقلد است. رسول مقلد حکم خداست. یعنی در نظام عمل، همه انسان‌ها مقلدند زیرا حکم خدا را شناسایی می‌کنند و باید عمل کنند و در نظام معرفت‌شناسی همه انسان‌ها مجتهدند.

- هیچ‌کس در انتخاب مرجع تقلید حق تقلید ندارد و هرگاه مرجع تقلید را انتخاب کرد در اجرای حکم مرجع، باید تقلید کند.

- هیچ مرجع تقلیدی حق تقلید در اصول دین را ندارد.

- تعیین مصداق کاری است معرفتی، لذا تقلیدی نیست. مثلاً وقتی مرجع تقلیدی می‌گوید: روزه گرفتن با فلان شرایط برای فرد ضرر دارد، تشخیص اینکه فردی مصداقش هست یا نه با خود فرد می‌باشد نه مرجع تقلید.

- تمامی انحرافات عالم را می‌توان در دو دسته زیر تقسیم کرد:

۱- تقلید در معرفت

۲- اجتهاد در عمل

- «تقلید در معرفت» اشعری مسلکی را ایجاد می‌کند.

- «اجتهاد در عمل» معتزلگی را ایجاد می‌کند.

- اشعری مسلکی، احباری‌گری و جریان‌های رهبانیت نوعاً از «تقلید در نظام معرفت» به وجود می‌آیند.

- از طرف دیگر معتزلگی، احباریت و جریان یهودیت منحرف، حاصل «اجتهاد در عمل» هستند.

- تمامی انحرافات که بشر دچار آن شده است حاصل این دو است.

- نکته: بنا بر نظر حضرت علامه طباطبایی، در آیه ۱۹ منظور از «اسلام»، دین اسلام نیست بلکه هر کسی است که بر سبیل حقیقت

انبیای الهی، مسیر معرفت را طی می‌کند و ممکن است مؤمن واقعی به دین حضرت موسی (ع) و یا حضرت عیسی (ع) و یا پیامبر

اسلام باشد ولی اسلام به معنای شریعت اسلام، به درستی به او نرسیده باشد.

- حال اگر با توجه به توضیحات بالا در مسائل پیچیده اسلامی قرار گرفتیم و یا در مجموعه‌ای واقع شدیم که نیاز بود کسی را به عنوان ولیّ انتخاب کنیم، یا اینکه پدر را در نظر بگیرید که در یک سری از شئون بر فرزند خود، ولایت دارد یعنی لازم التبعیت است. فرض کنید پدر کاری را انجام می‌دهد آیا ما در «نظام معرفت‌شناسی»، حق نداریم کار او را تحیل کنیم؟ بله حق داریم کار او را تحیل کنیم. حال اگر در «نظام عمل»، پدر از ما در حوزه اختیارش خواست تا کاری را انجام دهیم اما ما بنا بر اجتهاد خودمان خلاف آن را تشخیص دادیم، آیا حق داریم به اجتهاد خودمان عمل کنیم؟ خیر حق نداریم و باید حکم پدر را اجرا نماییم، مگر اینکه پدر اشتباهی انجام دهد که اشتباهش در آن حوزه او را از ولایت بیندازد، که در این صورت باید سراغ ولیّ بالاتری برویم و از او بخواهیم که حکم دهد و اگر او ولایت پدر را در آن حوزه برداشت، دیگر اطاعت کردن در آن حوزه بر گردن ما نیست که در این حالت باز هم ما در عمل تقلید نموده و اجتهاد نکرده‌ایم.

- فایده این نوع عمل کردن این است که:

❖ اولاً در جریان زندگی قاعده ولایت امر توزیع شده‌ای است. هر کسی از منظری امام است برای عده‌ای دیگر. متأسفانه افراد نوعاً یا مقلد صدر درصد هستند و یا مجتهد صدر درصد.

❖ ثانیاً قرار نبوده آدم‌ها تک بعدی بمانند بلکه باید ذو وجوه رشد کنند و در همه زمینه‌ها نظام معرفت شناسیشان را فعال کنند.

❖ ثالثاً ارتقاء و نظارت دائمی برقرار است. وجود تعامل معرفت شناسی بین پدر و فرزندانش رفت و برگشت می‌کند سیستم نظارت و ارتقاء دائمی ایجاد می‌کند. (بهترین مشاور برای تربیت فرزند، خود بچه است.)

- «اجتهاد در علم» آزاد است اما اجتهاد کردن، «آداب» دارد یعنی نباید هر کسی هر چیزی خواست بگوید و درباره هر موضوعی نظر دهد.

- نکته مهم: فرهنگ غلطی که در بین ما وجود دارد این است که هر چیزی را نمی‌فهمیم می‌گوییم غلط است.

- اجتهاد در نظام معرفت‌شناسی قطعی است اما به شرط آنکه تقوای آن را رعایت کنند.

- همه باید بیاموزند که درباره درصد بسیار کمی از موارد زندگی، حق نظر دادن دارند و در بقیه موارد حق نظر دادن ندارند زیرا در آن زمینه‌ها علم ندارند.

- نکته: اهل بیت از ما تبعیت بدون معرفت‌شناسی و تدبّر و تفکر نخواستند. اینکه واژه «بصیرت» را بسیار می‌شنویم معنایش این نیست که هر آنچه ولیّ فقیه گفت، گوش می‌دهیم. «بصیرت» یعنی هر آنچه ولیّ فقیه گفت، من گوش می‌دهم اما روی آن تأمل و تفکر می‌کنم.

- در برخورد با عالم غیر معصوم، ادب حکم می‌کند که اگر انسان در جایی متوجّه شد که عالم اشتباه کرده است، بلافاصله نگوید: او اشتباه کرده، بلکه ادب حکم می‌کند انسان تأمل کند تا به اشتباه عالم پی ببرد.

- اگر هنگام تبعیت از یک ولیّ با تعمق و تفکر به این برسیم که حرف او اشتباه است اما حرفش خلاف حرف خدا نباشد، تبعیت از آن ولیّ لازم است و اگر این تبعیت صورت گیرد، خدا مصلحت را در آن حکم قرار می‌دهد. یعنی:

* قانون خدا این است که اگر کسی در عالم، تبعیت از حکم خدا کند، خدا به هستی و کائنات دستور گردش می‌دهد

به گونه‌ای که مصلحت فرد در آن تبعیت رقم بخورد.

زنگ دوم:

- گفتیم که در دو بعد «علم و عمل»:

در علم «اجتهاد» و در عمل «تقلید» صحیح است.

عالم عمل، عالم «متشابهات» است. عالم علم به نسبت عمل، عالم محکّمات است زیرا در علم نیز به نسبت خودش بعضی موارد محکم است برای بعضی از موارد دیگر.

مثال: امیرالمؤمنین و معاویه هر دو اکل دارند (عمل) اما علمی که مولد این اکل است در این دو بسیار متفاوت است. علم یکی بر اساس حق است و دیگر باطل. اکل که متشابه است باید به محکم ارجاع داده شود. اگر اکلی که متشابه است به محکم ارجاع داده شود، هدایت به وجود می‌آید. اینکه علممان را چگونه به محکم ارجاع دهیم، بحث دیگری است.

کسی که در قلبش زیغ است همین متشابه را عمل می‌کند و به محکم ارجاع نمی‌دهد. در حالی که متشابه مستند شده به محکم، مینا است.

ارجاع دادن عمل به علم باید دائمی باشد «الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه». کسی که در قلبش زیغ است عمل را مورد استناد قرار می‌دهد.

فرآیندی که در نسبت میان عمل و علم رخ می‌دهد را «فعل» می‌نامند. این تعریف فعل نیست بلکه تعریف به کارکرد است.

ارتباط بین فعل و عمل، کار قوه‌ای در وجود انسان به نام «فعل» می‌باشد که حتی می‌توان گفت از عمل نیز مهم‌تر است.

مثال: در زمان امیرالمؤمنین عده‌ای سالخورده نزد حضرت آمده و گفتند: «ما به خاطر ناتوانی جسممان نمی‌توانیم در جنگ شرکت کنیم». حضرت به آنها گفتند: «اگر فعل آن در شما باشد، در جنگ با ما هستید». بودن فعل یعنی اگر سالم بودید، می‌آمدید. لذا فعل وابستگی به عمل ندارد. «نیت، اراده، قصد، خواست و ...» همه از اجزاء فعل هستند.

لذا یکی از موضوعات مهمی که در سوره مبارکه آل عمران وجود دارد و در ادامه آیات باید درباره آن بحث شود، موضوع «فعل» است. آن چیزی که تعیین می‌کند آیا متشابه عمل ما به محکم ارجاع داده می‌شود، موضوع «فعل» است.

اولین جایی که پای اولوالالباب به میان می‌آید، در موضوع محکم و متشابه است. اولوالالباب کسانی هستند که «وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (۷)» و می‌گویند: «رَبَّنَا لَا تَزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۸)» [گویند: بارالها! دل‌های ما را پس از آن که هدایتمان کردی ملغزان و ما را از نزد خویش رحمتی بخشای که همانا تو بخشایش‌گری]. این آیه بیان محکّمات در قالب دعاست. در این آیه منظور این است که اگر هدایتی صورت می‌گیرد، این هدایت ذاتی نیست یعنی هدایت برای ما نیست که هیچ‌گاه از بین نرود. اگر کسی به توفیقات معنوی رسید، این توفیقات مال او نیست لذا می‌تواند از بین برود. پس هر کسی دنبال هر فیضی است آن فیض را باید خدا عطا کند. خدایا به درستی که تو جمع‌کننده مردم هستی در روزی که در آن شکی نیست. این یک گزاره کاملاً محکم است در قالب دعا. خدا هرگز در وعده‌ها و وعیدش خُلف وعده نمی‌کند.

نکته: فلسفه «دعا» در منطق قرآن و لسان انبیاء الهی مبتنی بر ارجاع به محکّمات است لذا تقریباً دعایی نداریم که در انتهای آن دعا استناد به اسماء الله نشده باشد. بنابراین در هر جا دعایی از لسان انبیاء الهی ذکر می‌شود، محکم آن در دل خود دعا ذکر شده است. زیرا فلسفه دعا «اتصال به اسماء الله» است لذا حتماً در خودش ارجاع به محکم دارد.

مرور آیات اولیه:

آیه ۲: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (۲)»، محکم‌ترین محکم عالم است. هر موجودی که در عالم موجود می‌شود، باید قدرت و علمی داشته باشد که بر اساس آن علم، قدرتش را به کار گرفته باشد. هر موجودی برای آنکه موجود بشود احتیاج به «حیات و قیام» دارد. این آیه می‌گوید: تمام حیات و قیام، منحصر در خداوند تبارک و تعالی است یعنی همه «زنده بودن و قدرت موجودات» را خداوند به آنها داده است و هیچ ذره‌ای از آن مال خودشان نیست. تمام هستی زندگی و دستاوردهای ما در واقع منتسب به خداوند تبارک و تعالی است.

- پس هیچ موجودی زنده نیست مگر اینکه زندگی‌اش مال خداست که به آن موجود داده است و هیچ قادری، قدرت ندارد مگر اینکه توان و قدرتش را خدا به او داده است.

- آیه ۳: کتابی نازل می‌شود به تدریج از مصدر حق برای اینکه مسیر هدایت را برای انسان‌ها باز کند.

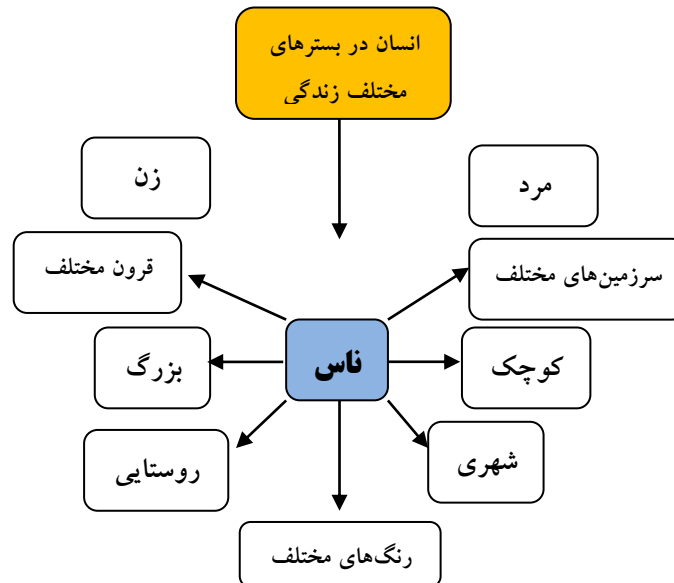
- انسان‌ها در بسترها و مراتب مختلف زندگی و حیات و هدایت قرار دارند که نیازمند فرآیندی می‌باشند به نام «هدایت».

- «هدایت» در اینجا به این معناست که:

✓ ارجاع پیدا کردن زندگی انسان به محکمت عالم هستی

✓ ارجاع پیدا کردن زندگی انسان به صفت حی و قیوم

✓ ارجاع پیدا کردن زندگی انسان به خود خدا



- این همه تشابه در عالم (نمودار بالا) قرار است به یک محکم در عالم مستند شود.

- در انسان دستگاهی به نام «فرقان» قرار داده شده است که می‌تواند فرق بگذارد و تشخیص دهد که در هر موقعیتی چه چیزی باید رقم بخورد.

- افراد ممکن است ظاهراً کارهای مختلفی انجام دهند مثلاً یکی به جنگ برود و دیگری از پدر و مادرش نگهداری کند و آن یکی درس بخواند، اما هر سه اینها خروجیشان یکی باشد یعنی هر سه کارشان برای «عبادت خدای حی قیوم» باشد. خدا چنین سیستمی را با «کتاب» فعال کرده است. در واقع کتاب برای همین مسئله آمده است. زمانی انجیل و زمانی تورات و زمانی قرآن نازل شد. نزول کتاب سیر پیدا کرد. به تناسب تغییر ناس، «کتاب» به روز می‌شود. از همان روزی که حضرت آدم پا در دنیا گذاشت تا به کنون و آینده، کتاب بوده و هست و خواهد بود. با اضافه شدن پیچیدگی‌های بشر، دائماً کتاب متناسب با بشر تغییر کرد.

- «تغییر کتاب» چیز بسیار عجیبی است. بسط دادن یک چیز واحد در کثرت نزدیک به بی‌نهایت، بسیار جالب و اعجاب‌انگیز است.

- آیه ۴: اگر کسی نخواهد در زندگی خود، کتاب و قواعد آن را به کار بگیرد، قاعدتاً زندگی برایش عذاب می‌شود. یعنی اگر زندگی به سمت کتاب و قوانین کتاب نرود، راه سومی وجود ندارد، لاجرم عذاب است.

- آیه ۵: این مطلب استدلال دیگری بر مطلب بالا است. یعنی تمام چیزهایی که در آسمان و زمین هست، علم خداوند بر آنها جاری است، بدیهی است که برای هر کدام چیز متناسبی وجود دارد. پس بدیهی است که تمام چیزهایی که در عالم هست، خداوند بر آنها احاطه دارد پس بر همه آنها راهی به سمت خدا هست و فرقانی در راستای توحید هست و قابلیت ارتباط با توحید هست و حتماً قابلیت ارتباط با صفت حی و قیوم وجود دارد. برای هیچ کس بهانه برای نرسیدن به خدا وجود ندارد.

- پس هیچ حالتی در این عالم نیست که از همان حالت، پلی به سمت محکمت وجود نداشته باشد (بلا شک). البته این مسئله حتماً احتیاج به کتاب دارد.

- آیه ۶: چقدر بچه تا به حال از رحم مادرانشان به دنیا آمده‌اند، و چقدر صورت‌بندی اینها با هم متفاوت است؟ خدا صورت آدم‌ها را هم شبیه به هم نیافریده است. هر کدام در رحم مادرانشان سیرهای مختلف و صورت‌های مختلف داشته‌اند. همین خدایی که این همه صورت ایجاد کرده، «عزیز حکیم» است. «حکیم» یعنی دارای حکم، یعنی متناسب با هر کدام، حکم مخصوص به خود دارد. خدایی که می‌تواند این همه تنوع ایجاد کند بلد است به تعداد آنها حکم ایجاد کند. باید به عزیز و حکیم بودن خدا اعتماد کنیم و از دریچه عزیز حکیم بودن خدا به دریچه علیم قدیر بودن خدا متصل شویم. خدا بلد است برای همه عرصه‌ها حیات ایجاد کند. خدا همه هستی را ذیل حی قیوم خودش می‌داند. کثرت وجود ندارد، همگی جلوه یک «واحد» است. ممکن است این مسئله برای ما مشتبه باشد، اما برای خدا هیچ مُشْتَبِه‌ی وجود ندارد. اگر برای ما مشتبه نمی‌شد هنگام پایین آمدن در هستی، «تنوع در هستی» پدید نمی‌آمد.

- توجه: فطرتی که در درون همه ما گذاشته شده است، عیناً فطرت امیرالمؤمنین (ع) است فقط کافی است هر کسی در مدل خودش آن را ابراز کند.

- از آیه ۱۰ به بعد جلسات آینده بررسی خواهد شد. آیه ۱۰ به بعد انحرافات و آسیب‌هایی را مطرح می‌کند که باعث می‌شود انسان متشابه را به محکم ارجاع ندهد. سیستم فعل انسان درست کار نکند. عملش به علمش ارجاع پیدا نکند. از صفت حی قیوم خدا بهره‌مند نشود.

- خدا به ما توفیق دهد تا در زمرة اولوالالباب وارد شویم، به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعلهم رب العالمین